

Literary Influence of Hâfiz Upon Emirî¹

Serpil KOÇ KONUKSEVER²

Abstract

Emirî is one of the poet at Ottoman Empire in 16th. century. There is not enough information about his life but he wrote a diwan which includes all of his poems and he dedicated his diwan to Sultan Suleyman The Magnificent. If examined deeply, we could build a relationship between Emirî's poems with Hâfiz poems by means of poetic themes. It is studied in this paper literary arts and their themes of the gazelles by comparing the verses written by two poets.

Keywords: Emirî, Hâfiz, Poem, Gazelle.

تأثیر حافظ بر شعر امیری

امیری، یکی از شاعران دربار امپراطوری عثمانی در قرن شانزدهم میلادی است. از زندگی او در هیچ یک از تذکره‌ها و آثار ادبی جز گزارش هایی کوتاه در دیوانش، ذکری به میان نیامده است. غزل های خود سلطان سلیمان را به فارسی ستوده است. تأثیر حافظ بر غزل های امیری بسیار گسترده تر از دیگر شاعران است و می توان او را در غزل پیرو سبک حافظ شمرد. این مقاله به بررسی تأثیر حافظ بر غزل های امیری می پردازد.

واژگان کلیدی

"امیری، حافظ، شعر، غزل"

¹ "Emirî'nin Şiirinde Hâfiz Etkisi" başlıklı bildiri, 11-12 Mayıs 2014 tarihinde Tahran'da düzenlenen Uluslararası Türk- İran Dil ve Edebiyat İlişkileri Sempozyumu'nda sunulmuş ve özet bildiri olarak basılmıştır.

² Dr. Öğr. Üyesi, Mardin Artuklu Üniversitesi, Edebiyat Fakültesi, Fars Dili ve Edebiyatı, serpilkoconuksever@artuklu.edu.tr
ORCID: 0000-0002-2353-2785

مقدمه:

غزل، یکی از قدیمترین قالب های شعر است. کلمه غزل، در اصل به معنای سخن گفتن راجع به عشق با زنان است (İpekten, 1996, s.440-442) اصل غزل، مربوط به ادبیات عرب است. بعدها، این قالب شعر از ادبیات عرب به ادبیات فارسی و از آن به ادبیات ترکی داخل شده است. (Dilçin, 1986, s.78) "در اصطلاح ادبیات، غزل چند بیت شعر است که بر یک وزن و قافیت، با مطلع مصرع سروده شده باشد و حد معمول ابیات آن از پنج تا دوازده بیت است، اگرچه گاهی شاعرانی حتی غزل را تا نوزده بیت و بیشتر نیز گفته اند. اما به کمتر از پنج بیت، معمولاً نام غزل داده نمی شود. گاهی غزل تنها حدیث مغالزه و عشق را در خود جای نداده، بلکه شامل مضامین اخلاقی و دقایق حکمت و عرفان و قلندریات و مسائل سیاسی نیز می شود و حتی گاهی در آمیخته با مدح نیز شده است." (فسایی؛ ۱۳۸۰؛ ص. ۵۱۰) قرن شانزدهم میلادی، ادبیات ترک تحت تأثیر ادبیات ایران، پیشرفت کرده بود به کمال رسید. در میان شاعران بزرگ این قرن می توان از باقی، فضولی، خیالی بگ و تاشلجالی یهیا، نام برد. (Kocatürk, 1967, s.9) از آن رو قرن شانزدهم میلادی برای ادبیات ترک بسیار مهم است.

در این قرن، سلطانان و دولتمردان امپراطوری عثمانی هم به ادبیات و هنر اعتبار قایل بوده اند و ادیبان و هنرمندان را پشتیبانی کرده اند. یکی از آنان سلطان سلیمان است که خود ذوق ادبی و قریحه ای شاعرانه داشته است. از او دیوانی به جا مانده که در آن محبی تخلص کرده است. (Ak, 1987) استانبول پایتخت دولت عثمانی، در زمان سلطان سلیمان مرکز شعر و ادب بود. شاعران مشهوری مانند باقی (Çavuşoğlu, 1991, s.537-540) فضولی (Karahan, 1996, 241-46) خیالی بگ (Kurnaz, 1998, s.5-7) ، تاشلجالی یهیا (Kaya, 2011, s.156-157) و... و در سایه ی این سلطان به غنای ادبیات دربار یاری رساندند.

امیری

امیری یکی از شاعران دربار امپراطوری عثمانی در قرن شانزدهم میلادی است. از زندگی او در هیچ یک از تذکره ها و آثار ادبی جز گزارش هایی کوتاه در دیوانش، ذکری به میان نیامده است. وی حدود سال های ۱۵۲۰ تا ۱۵۶۰ در استانبول می زیسته و در دربار سلطان سلیمان سروده است. (Değirmençay, 2013, s.223) قالب های شعری دیوان امیری در برگزیده غزل، رباعی و قطعه است. بیشتر شهرت امیری مدیون غزل های او است که غالباً تحت تأثیر شاعران بزرگ ایرانی، از جمله امیر خسرو دهلوی (Kurtuluş, 1995, s.135-137)، عبدالرحمن جامی (Okumuş, 1993, s.94-98)، و حافظ شیرازی (Yazıcı, 1997, 103-106) بوده است. تأثیر حافظ بر غزل های امیری بسیار گسترده تر از دیگر شاعران است. دیوان غزلیات بخشی مهمی از آثار او را تشکیل

می دهد. غزل های دیوان امیری چو آینه ای ذوق شعری دوران سلطان سلیمان را منعکس می کنند. امیری چندین بار نام شاه سلیمان را در اشعار خود آورده و آغاز دیوانش چنین است:

آغاز دیوان به نام شاه زمان سلطان سلیمان خلد ایام دولته

از جزییات زندگی امیری اخبار استوار و مستندی در دست نیست. اما او در دور سلطنت سلطان سلیمان زندگی کرده و غزل های خود سلطان سلیمان (۱۵۲۰ - ۱۵۶۰) را به فارسی ستوده است. امیری این غزل ها را با وزن و بحرهایی که در ادبیات درباری استعمال می شد سروده و مضامین اشعارش را مسائل زندگی اجتماعی و فرهنگی دوران او تشکیل می دهند.

امیری در بسیاری از غزل هایش سالطان سلیمان را ستوده است:

عیش و دوران تو ای شاه سلیمان زمان
همه جاوید بماناد در ایام نشاط
(دیوان امیری غ. ۹۱/ب. ۳)

مکن شکایت جور زمان تو ای همدم
که لطف شاه سلیمان دین پناهم بس
(دیوان امیری غ. ۷۹/ب. ۳)

آن والی صاحب قران سلطان سلیمان زمان
گویم دعایش هر زمان او را دم این است
بارها
(دیوان امیری غ. ۱/ب. ۳)

به راه سرور سلطان دین سلیمان شاه
منم که از دل و جان مانده ام سر اخلاص
(دیوان امیری غ. ۸۸/ب. ۲)

امیری در غزل های خود، بارها درباره ی شراب و میخانه سخن گفته است:

امیری گر شدی خاک در میخانه ات منزل
ز آب دیده ات بُتخانه ای بُنیاد می کردی
(دیوان امیری غ. ۱۷۰/ب. ۵)

و در سروده های او، به سنت شعر صوفیانه فارسی و همچون شعر حافظ شیرازی پیر مغان و پیر دیر انسان کامل و شراب و باده و می منبع عشق و الهام است. در واقع او به معانی حقیقی، لباس مجاز پوشانده است.

من به درون بُتکده محتسبم به جست و جو
پیرِ مغان رهی نما چند گشتم عذاب را
(دیوان امیری غ. ۱۵/ب.۳)

منه تو باده ز کف زان که پیرِ دیرم گفت
که می رهاند از اندوه روزگار ترا
(دیوان امیری غ. ۱۹/ب.۴)

ای پیرِ دیر از دل من تیرگی ببر
یک جرعه می ببخش ز جام زر آفتاب
(دیوان امیری غ. ۲۹/ب.۵)

بگیر دامنِ پیرِ مغان ز راه نیاز
بنوش جام لبالب به یادِ باده فروش
(دیوان امیری غ. ۸۶/ب.۴)

پیر ، در راه صواب او را راهنمایی می کند.

روم به میکده گاهی و گه به بُتخانه
رهی نمای مرا پیرِ راهِ راهِ صواب
(دیوان امیری غ. ۷۵/ب.۴)

در برخی از غزل های امیری مضامینی چون: عاشقی، رندی و می خوارگی موج میزند. و این مضامین در کنار مضامین ملامتی به شعر او رنگ و بوی دیگری از شعر شاعران ایرانی داده است:

چون شدم جانبِ میخانه به رندان پی رو
نیست وجهِ میم ار جان گرو و جامه گرو
(دیوان امیری غ. ۲۰/ب.۲)

می خواره ایم و عاشق و بد نام خلق شهر
رندیم و لایبالی و رسوای خاص و عام
(دیوان امیری غ. ۴۷/ب.۱)

به اندیشه امیری ناصح و واعظ انسان را ناامید می کند و به این سبب اهمیتی به ملامت زاهد نمی دهد.

دگر نصیحتِ خود واعظا مگوی مرا که غیر ذکر نگارم نماند گفت و شنید
(دیوان امیری غ. ۵۱۱/ب. ۲)

ز بزم مغبچگان دور باش ای زاهد که دامن تو مبادا به باده آلاید
(دیوان امیری غ. ۶۰/ب. ۴۴)

در غزل های امیری، تصوّفی عمیق دیده نمی شود، اما در برخی از سروده های او در کنار دنیاگریزی، توجه به بهر همندی از دوران عمر و غنیمت شمردن وقت، دیده می شود.

پیری و نوجوانی هر دو به وقتِ خود خوشند رو تو غنیمتی شمر عشق و می و شباب را
(دیوان امیری غ. ۱۵/ب. ۴)

دل در جهان مبند امیری که مرغِ روح نزدیک شد که بر پرد از شاخسار عمر
(دیوان امیری غ. ۶۸/ب. ۵)

تأثیر حافظ بر امیری

امیری در غزل پیرو سبک بزرگترین شاعران ایران مخصوصاً امیر خسرو دهلوی، عبدالرحمن جامی و حافظ شیرازی بوده است؛ اما تأثیر حافظ بر او بیش از دیگران است. او خود آشکارا به این تأثیرپذیری ها اشاره کرده است:

مددش معنی حافظ شد و روح خسرو در ره نظم، امیری روش جامی یافت
(دیوان امیری غ. ۱۴۶/ب. ۵)

خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی بزرگترین غزل سرای ایران در قرن چهاردهم میلادی است. غزل های او دلپذیرترین سروده های زبان فارسی به شمار می‌رود. تأثیر غزل های حافظ بر اشعار امیری زیاد است. در اشعار امیری نیز همچون حافظ معانی و مضامین عاشقانه و عارفانه به هم آمیخته است.

در ادبیات ترک، شاعران بسیاری در غزل سرایی، حافظ را پیروی کرده اند. یکی از این شاعران امیری است. غزل امیری شعری لطیف است؛ اما به پایه کلام حافظ نمی‌رسد. در بسیاری از این غزلیات، معانی عرفانی و اشارات و اصطلاحات رمزی موجود است؛ اما در برخی دیگر نیز مقصود شاعر معانی ظاهری است. امیری در غزل های خود به تناسب معانی و افکار و وزن و آهنگ توجه کرده است. در صنایعی چون مجاز، استعاره و تشبیه که شخصیت ادبی او را منعکس می‌کند، ردپای فکر و بیان برخی از شاعران ایرانی از جمله امیر خسرو دهلوی، عبدالرحمن جامی، حافظ شیرازی در غزل های او پیداست. او برخی از مضامین خود را از این شاعران و برخی از ترکیبات و معانی را هم از حافظ به عاریت گرفته است.

بیت های نمونه:

سجاده می آلوده

دوش رفتم به در میکده خواب آلوده خرقه تر دامن و سجاده به می آلوده
(دیوان حافظ غ. ۴۲۳ / ب. ۱)

گر کرده ای امیری سجاده ات می آلود در کوچه خرابات پاکست اعتقادی
(دیوان امیری غ. ۳۷ / ب. ۵)

عکس دوست در جام می / پیاله دیدن

ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم ای بی خبر ز لذت شرب مُدام ما
(دیوان حافظ غ. ۱۱ / ب. ۲)

آن نه عکس دوست در آینه جام شراب بلکه جانی یافته از لعل جان بخش تو جام
(دیوان امیری غ. ۱۱۱ / ب. ۲)

آسایش دو گیتی/وصال دولت دو جهان

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است
با دوستان مرّوت با دشمنان مدارا
(دیوان حافظ غ. ۵۰ / ب. ۶)

خواهی امیری از دو جهان دولت وصال
پیوند کن به رشته جان تار موی او
(دیوان امیری غ. ۱۴۲ / ب. ۶)

کحل بین/ کحل دیده

چو کحل بینش ما خاک آستان شماست
کجا رویم بفرما از این جناب کجا
(دیوان حافظ غ. ۲ / ب. ۵)

خاک پای تو کحل دیده ما
دیده را روشنی ز پای شما
(دیوان امیری غ. ۵ / ب. ۱)

نصیحت پیرانه گوش کردن

نصیحت گوش کن جانا که از جان دوست تر
دارند
جوانان سعادت مند پند پیر دانا را
(دیوان حافظ غ. ۳ / ب. ۷)

بگذر ز جور و روی به راه وفا بنه
هان ای جوان نصیحت پیرانه گوش کن
(دیوان امیری غ. ۱۳ / ب. ۲)

نظم همچو دُر است

گردون چو کرد نظم ثریا به نام شاه
من نظم دُر چرا نکنم از که کمترم
(دیوان حافظ غ. ۳۲۹ / ب. ۱۱)

ای امیری در نظمت چون بود در وصف شاه
جا نیابد غیر گوش شاه والا کاشکی
(دیوان امیری غ. ۱۶۸ / ب. ۵)

لب معشوق شکر و عشق طوطی است

شکر فروش که عمرش دراز باد چرا
تفقدی نکند طوطی شکرخارا
(دیوان حافظ غ. ۴ / ب. ۲)

چشم او فتنه و بالاش بلای دل ما
لعل او شکر و دل طوطی شکرخایش
(دیوان امیری غ. ۸۳ / ب. ۴)

زلف معشوق دام و خالش دانه است

زلف او دام است و خالش دانه آن دام و من
بر امید دانه ای افتادم در دام دوست
(دیوان حافظ غ. ۶۲ / ب. ۳)

دام بلاست زلف تو و دانه خال او
مرغ دلم به دام بلا دانه چین شده
(دیوان امیری غ. ۱۵۸ / ب. ۴)

دل عاشق کباب است

بوی دل کباب من آفاق را گرفت
این آتش درون بکند هم سرایتی
(دیوان حافظ غ. ۴۳ / ب. ۷)

گرچه مستم محتسب بوی شراب از من
مجوی
کز من دلسوخته ناید به جز بوی کباب
(دیوان امیری غ. ۶۵ / ب. ۴)

لب معشوق دم عیسی است

با که این نکته توان گفت که آن سنگین دل
کشت ما را و دم عیسی مریم با اوست
(نیوان حافظ غ. ۵۷ / ب. ۶)

لبت که رشک دم عیسی است به جان دادن
ولی چه سود که او دور از دهان من است
(نیوان امیری غ. ۳۴ / ب. ۲)

ابروی معشوق محراب دعا است

در صومعه زاهد و در خلوت صوفی
جز گوشه ابروی تو محراب دعا نیست
(نیوان حافظ غ. ۶۹ / ب. ۱۱)

هرگز نکند میل امیری سوی مسجد
تا کرده ز ابروی تو محراب دعا را
(نیوان امیری غ. ۱۶ / ب. ۵)

عشق همچو پرگار است

چندان که بر کنار چو پرگار می شدم
دوران چو نقطه ره به میانم نمی دهد
(نیوان حافظ غ. ۲۲۹ / ب. ۵)

چو پرگارم به دور نقطه خال تو سرگردان
که دوران می کند گاهی جدا گه متصل ما را
(نیوان امیری غ. ۱۷ / ب. ۴)

چشم معشوق کمان، ابرویش تیر است

با چشم و ابروی تو چه تدبیر دل کنم
وه زین کمان که بر من بیمار می کشی
(نیوان حافظ غ. ۴۰۹ / ب. ۶)

مرا زان چشم و ابرو این عجب آمد که او
نهاده در کمان تیر و فتاده در پی دلها
هر دم
(بیوان امیری غ. ۷.ب.۲)

ابرو یار هلال است

جهان بر ابروی عید از هلال وسمه کشید
هلال عید در ابروی یار باید دید
(بیوان حافظ غ. ۲۳۸.ب.۱)

معاشران به صُراحی نوید یار رسید
هلال ابروی خود را نمود شاهد عید
(بیوان امیری غ. ۵۱.ب.۱)

عشق خود را با مجنون/فرهاد مقایسه کردن

حکایت لب شیرین کلام فرهاد است
شکنج طره لیلی مقام مجنون است
(بیوان حافظ غ. ۵۴.ب.۴)

من کنم جان همچو فرهاد از غم شیرین لبی
حال من با حال مجنون کی توان کردن قیاس
(بیوان امیری غ. ۷۸.ب.۳)

معشوق حسن یوسف داشتن

گفتند خلیق که تویی یوسف ثانی
چون نیک بدیدم به حقیقت به از آنی
(بیوان حافظ غ. ۴۷۵.ب.۱)

ای ز ادراک جمالت همه را حیرانی
یوسف عهدی و در حسن نداری ثانی
(بیوان امیری غ. ۱۶۱.ب.۱)

امیری، یک غزل خود را به تاسی از غزل حافظ با مطلع شعر او سروده است، این دو غزل در وزن و ساخت و موضع همسان هستند:

الا یا ایها الساقی ادر کأسا و ناولها که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل
ها

الا یا ایها الساقی ادر کأسا و ناولها که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل ها
به بوی نافه ای کآخر صبا زان طره بگشاید ز تاب جعد مشکینش چه خون افتاد در دلها
مرا در منزل جانان چه امن عیش چون هر دم جرس فریاد می دارد که بر بندید محملها
به می سجاده رنگین کن گرت پیر که سالک بیخبر نبود ز راه و رسم
مغان گوید شب تاریک و بیم موج و منزلها کجا دانند حال ما
گردابی چنین هایل همه کارم ز سبکباران ساحلها نهان کی
خودکامی به بدنامی کشید آخر ماند آن رازی کز او سازند محفلها
حضوری گر همی خواهی از او غایب مشو متی ما تلقّ من تهوی دَع الدنیا و أهملها
حافظ (دیوان حافظ غ. ۱)

هزج مثنی سالم [مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

[مفاعیلن]

ز آب دیده گل کردم به راه عشقت منزلها که تا گلهای حسرت بشکفت ما را ازان گلها
مرا زان چشم و ابرو این عجب آمد که او هر نهاده در کمان تیر و فتاده در پی دلها
دم الا یا ایها الساقی ادر کأسان ناولها
منم بی هوش مخمور و محتاجم به یک جرعه غم و دردت بود مشکلتزین جمله مشکلها
مرا از عقده زلفت گره در دل بسی چنان کز سرکشی گشتی به غم
باشد چرا از سوز دل هر دم نسوزم شمع محفلها گذشتم از در مقصود
همچو پروانه ز طعن دشمن و و بر بستیم محملها متی ما تلقّ من
جور رقیبان سر کویت حضور تهوی دَع الدنیا و أهملها (دیوان
جاودان ای امیری گر همی خواهی امیری غ. ۷)

هزج مثنی سالم [مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

[مفاعیلن]

نتیجه گیری

تأثیر ادبیات فارسی بر پیشرفت ادبیات ترک، بسیار زیاد بوده است. قرن شانزدهم، از نظرگاه ادبیات و علم، پربرترین این قرن هاست. سلاطین امپراطوری عثمانی هم از ادبیات و هم از ادیبان پشتیبانی کردند. به ویژه، در دوره‌ی سلطان سلیمان، استانبول مرکز شعر و ادب بود. امیری یکی از شاعران دربار سلطان سلیمان بود. غزل های او از الهام، شوق و شغف زیادی برخوردار است. گرچه در نظم، پیرو شاعران مختلف بود ولی رنگ و بوی شعر حافظ بسیار بیشتر از دیگران در شعر او احساس می شود؛ از مضامین گرفته تا ترکیبات، اصطلاحات و معانی شعری. با توجه به نمونه هایی که به برخی از بیت ها در این مقاله اشاره شد گویای گستردگی تأثیر حافظ بر غزل های امیری است.

فهرست منابع

- خالقی بزرگ، محمدرضا؛ شاخ نبات حافظ: شرح غزل ها ، انتشارات زوآر، ۱۳۸۲، تهران
- حافظ، شمس الدین محمد؛ دیوان حافظ، نسخه شده محمد قزوینی و غنی، به کوشش رضا کاکایی دهکردی، چاپ سوم، انتشار ققنوش، ۱۳۷۷، تهران
- رستگار فسایی، منصور ؛ انواع شعر فارسی، انتشارات نوید شیراز، ۱۳۸۰، شیراز

KAYNAKLAR

- Çavuşoğlu, M. (1991). “Bâkî”, DİA, C.IV, İstanbul, İSAM: Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Araştırmaları Merkezi, s.537-540.
- Değirmençay, V. (2013). “Emirî”, Farsça Şiir Söyleyen Osmanlı Şairleri, Erzurum: Mega Ofset Matbaacılık, s.223.
- Dilçin, C. (1986). Divan Şiirinde Gazel, Türk Dili Aylık Dergisi, Yıl:36, C.LII, Say. 415-417.
- Emirî Divanı: Metin-İnceleme, (2011). Haz. Koç Konuksever, S., İstanbul, Yayınlanmamış Yüksek Lisans Tezi.
- Muhibbî Divanı: İzahlı Metin, (1987). Haz. Ak, C., Ankara, Kültür ve Turizm Bakanlığı Yayınları.
- İpekten, H. (1996). “Gazel”, DİA, C.XII, İstanbul, İSAM: Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Araştırmaları Merkezi, s.440-442.
- Okumuş, Ö. (1993). “Abdurrahman Câmî”, DİA, C.VII, İstanbul, İSAM: Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Araştırmaları Merkezi, s.94-98.

- Karahan, A. (1996). “Fuzûlî”, DİA, C.XIII, İstanbul, İSAM: Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Araştırmaları Merkezi, s.241-246.
- Kaya, B. (2011). “Taşlıcalı Yahya”, DİA, C.XL, İstanbul, İSAM: Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Araştırmaları Merkezi, s.156-157.
- Kocatürk, V. M. (1967). Türk Edebiyatı Antolojisi: Başlangıçtan Bugüne Kadar, Ankara, Buluş Yayınevi.
- Kurnaz, C. (1998). “Hayâlî Bey”, DİA, C.XVII, İstanbul, İSAM: Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Araştırmaları Merkezi, s.5-7.
- Kurtuluş, R. (1995). “Emir Hüsrev-i Dihlevî”, DİA, C.XI, İstanbul: İSAM: Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Araştırmaları Merkezi, s.135-137.
- Yazıcı, T. (1997). “Hâfız-ı Şîrâzî”, DİA, C.XV, İstanbul, İSAM: Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Araştırmaları Merkezi, s.103-106